

برادر ادب عالم علی محمد سلمی
آنتورپ ۱۹۳۴م
در سید رضوی

خواجه

بکلیج کلاجه

قصیده ایست مصنوع

در مع خواجه غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید سلطان آذربایجان
که در ایران بست و یکم ماه رمضان ۷۳۶ هـ کشته شد

منصفیات

خواجه جمال الدین سلمان ساوجی رحمة الله علیه

مرتبه سید عبداللہ رضوی ساکن شاه گنج اگره

در مطبع نامی شمسی لیس آگره حلیه طبع پوشید

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE297

بدرج الابجار

٤١٩٣٣

مطبوعه مرتبه اول ۱۹۳۲ء

تعداد پانصد

پہستین

مقدمہ

سبحان اللہ چہ بحر مواجلیست از عرف و چہ بحر کارخانہ ایست شکر ف کہ لالی آپد کاش روشن و سکارہای رنگینش گلشن وہ
 چہ قصیدہ ایست عزاد از عیوب الکلام سیرا موزون و مصنوع بصنائع و بدائع کوناگون موضوع و مطبوع بحتایق و وقایق
 بوقلمون از شحات خانہ معجز شامہ خواجہ جمال الدین المتخلص سلمان ابن خواجہ علاء الدین محمد ساوجبی بود حال کجا
 از دیوانش مفقود سالیان دراز ہمدین خیالہای دور از کار می بودم و عبث راہ تجسس می پیمودم ناگاہ روزی از روز ہا بریدی از
 دارالتسور بھرت پور از در و آمد و راحت نامہ جعفری و مہجولش دو نانہامی قلمی برسم رہ آورد و قبضش گرفتہ رفت یکے نشر
 از بیان صنائع و بدائع لفظی و معنوی مہمور و دیگرے نظم از جواہر زواہر مثلہ صنائع و عروض و قافیہ موفور بیاض صفحاش
 در صفای روشن و رنگینی حروفاتش از سرخی گلشن عظم نک شد و اسپم لک چون نیک نگاہ کردم دیدم کہ ہمان قصیدہ ایست
 کہ از دیر یا از تجسس و نمی یافتہ خوشوقت شدم و ہمت بر تنویدش برکاشتہم کہ بوقت نظر معلوم شد کہ از کم استعدادی کاتب این نسخہ
 مسموخ است و برہ صرف اوقات بے سود آخر بایوس شدم و در صمد و حصول نسخہ دیگر در آمدہ دوازہ سال بر آن در گذشتہ و کوہر
 مقصود بدست نیامد ہمدین مدت از سفر ہای عراق و عجم و عرب و شام و اسکندریہ فارغ شدم و بتقدیر ایزدی از در سہ مال دولہ
 انگلیس ترک تعلق کفتم و گذارم در لاہور افتادہ چو در دربار دربار امیر کبیر والا شان ہموالکان جناب مستطاب از رقبات عالیات
 آئمہ احد عشر نواب الحاج فتحعلی خان صاحب فر لکاش سی آئی ای کہ م پ ن ن ی ان او دین ان دین
 ان ان م پ ای کر رئیس اعظم لاہور و پنجاب و یکے از تعلق داران اودہ شرف حضور می حاصل شد

در بین مجتہان از هر دے سخن میرفت پس مقتضای کُل امر مرہون باوقا تہا سخن این قصیدہ در میان آمد بزبان صداقت
 تو امان جاری شد کہ همچنین قصیدہ در گلستان مسرت بنظر انورش رسیدہ فرمان واجب الاذعان جاری شد
 کہ از کتابخانہ علی رضا آباد کہ مرکز علاقہ اش و از مصنفات دارالحکومت لاہور است بطلبند و شخص نمایند و ببینند کہ
 کہ ہمان قصیدہ است یا دیگر مثال را امثال نمودند و در عرض چند روز گلستان مسرت نویستہ آورد کہ حامل ہماں
 قصیدہ بود و بر حاشیہ اش این عبارت نوشتہ بودند۔

۲ - حدیقہ چہارم گلستان مسرت بر حاشیہ بدانکہ این قصیدہ یکصد و پنجاہ و چند بیت دارد و با صنعتہا کے کشیرہ
 چنانچہ پنجاہ و نہ بیت مستخرجہ ازان در اوزان مختلفہ مخموی بر یکصد و بست صنعت جلی و دو صد و ہشتاد و یک
 صنعت تخی است و شش مصرعہ بدو اثرستہ کہ اوزان نوزدہ گانہ بخور باشند نیز در ان مندرج است علاوہ آن
 از حروف اول ابیات قصیدہ قطعہ سبیتی مع آیین در بحر مل مثنی و از حروف حشو مصاریع اولی قطعہ ہشت سبیتی
 در بحر خفیف مخبون سبع و مخذوف در صنعت قرن الحذف یعنی خالی از الف برمی آید و از حروف حشو مصاریع
 ثانیہ قطعہ ہفت سبیتی در بحر مل سدس مخبون در صنعت تعطیل برمی آید ۱۲

۳ - پس ز آمد از چہار ماہ در نقل و تسوید و تشریح آن بنوعیکہ مناسب حالش بود منصرف شد و جملہ صنایع و بدایع
 لفظی و معنوی و امثلہ عروض و قافیہ را بہج خاص مرغوب و نہایت ایجاز و اختصار خوش اسلوب کہ در آن ہر آنچه
 آشکارا و نہان بود در روشنائی آورد و دم و بخوف تطویل از تعریفات رسمی و اصطلاحات عامہ الورد و صرف نظر
 کردم اگر بیشتر ازین مطلوب باشد بکتب معنی و بیان و علم عروض و قافیہ رجوع نمایند۔

۴ - چون این نسخہ گلستان مسرت مذکورہ و دیگرے از ابن الخالہ یعنی خان صاحب دیوان سید علی احمد صاحب
 دستہ دیگرے کہ از مرزا غلام حیدر صاحب تاجر کتب بدست آمدہ بود و چہارم در ماہ رجب المرجب ۱۳۳۳ھ نسخہ
 ازین قصیدہ مطبوعہ ممبئی کارخانہ محمدی باہتمام میرزا محمد شیرازی تاجر کتب از کبیل پور بہستیاری جعفری صاحب
 حاصل شد ہمہ شان خالی از اغلاط نبود و درین آخر قریب بچہل و پنجاہ بیت ناقص بود و بسیار غلط و مسخ۔

۵ - پس چون تدوین و تصحیح و تشریح این قصیدہ بے دستیاری

جناب خال ذوی الاجال معظم و منعم حضرت سید مرتضیٰ جعفری صاحب التخلّص بہ بیدار ابن سید کرامت علی صاحب
مرحوم متخلص بہ ہشیار۔

وآئمہ عزیز بائیں سید محمد علی جعفری صاحب ایم آئے فیلو پنجاب یونیورسٹی ابن سید مرتضیٰ صاحب مدوح

و خال ذوالجہد و الاحرام جناب سید عابد رضا صاحب ابن سید تراب علی صاحب ڈپٹی کلکٹر مرحوم در حین امکان توانستم
آورد۔

و نمیتوانم کہ شکریہ کا تبش سید نور الحسن صاحب مالک مطبع نور المطابع لکھنؤ فراموش کنم لهذا اشخاص تشکر و اتنان
علی قدر مرا تبہم بکمال ادب تقدیم نموده امید قبولیت دارم و از خوانندگان و مطالعہ کنندگان رجاء کہ اگر در تشریح این قصیدہ
نستے رفعت باشد بہر کم استعدادی این عاجز معمول نموده اصلاح مناسب فرمایند تا غرض مصنف مبرورش بحصول پیوندد
المرقوم بمقام لاہور بتاریخ ۹ ربیع الثانی ۱۳۹۱ء مطابق دوم رجب المرجب ۱۳۳۲ھ بنوی علی صاحبہا آلاف التحیۃ والصلوۃ۔

حقیر کونین سید عبداللہ رضوی

لله الحمد بالآله والشكر لله تعالى

باید دانست که تسوید اول این قصیده بدست این سید مبارک در سال ۱۱۳۰ هجری سرانجام یافته بود و در سال ۱۱۳۵ هجری بمراد طباعت بر کاغذ ابرار داده و با قلم
موسوم نوشته شد که قصای ایزدی غراسمه نخواست که طبع شود از این جهت در معرض التواء ماند و در سال ۱۱۴۲ هجری سفر انگلستان براه فرانسه بمکاتب نور دیده
ریاست چشم و چراغ امارت خلافت نوابان از جعفری پاشا سالار خانان قزلباش لاهور عالیجناب نواب بابا صاحب سلمه یعنی پدر پسر نواب
نثار علی خان قزلباش بن المرحوم نواب فتحعلینان قزلباش بر علاقه رک که کعبه منصور چشم بداند و دلش دور باد و لاله ریات شسته مرقوم و آیات نصرته
مطبوعه لازم آمد و بعد از مراجعت ازان سفر دور و دراز در سال ۱۱۴۲ هجری بمی حصول محبت و تندرستی سید شوکت حسین بی آیه که آخرش بجلالته حاصل شد
اتفاق سفر کشی حقیقت نظیر افتاد در عرض این سفر بعضی از کتبش به قیمتی تخمیناً از یکصد روپیه و اهل مسوده قصیده بدایع الابحار مع نخوری
خواجہ سلمان که از کتب تواریخ حج آوری دمدون کرده بودم و نیز قباچات و دستاویزات و سننات سر رشته تعلیم و دیگر کاغذات لایحه بنده باین لاهور
راولپنڈی دزدی از دزدان خط آهن در ر بوداگر کسی آنها را باز پس نداد هیچ دارد و گیر نخواهم کرد بلکه ممنون احسانش تا بزیست خواهم بود و علی اتمی حال
چون بقدر ایزدی حل ذکره آن نقل که سابقاً سید نور محمد مرحوم براس طبع بر کاغذ ابرار داده نوشته بود و انداز دست برد و قرائت بر چشم پیش بنده باقی ماند
تا هم کار طباعتش بحال از قوه بفعل نیامد و در معرض التواء و تعویق ماند پس فعلاً در سال ۱۱۴۳ هجری بمقریب مرض فرزند لایحه سید حسین جعفری سلمه شد
تعالی که خدایش زود از مرض یزدی شفای کلی عطا فرماید کذا در لاهور افتاد و سید محمد جعفری آیم بی فاضل آیم اوایل بی ایس
سی از کتابخانه کلیه پنجاب کتابه جدید التدریس جدید الطبع سربل شمله احوال و آثار خواجہ جمال الدین سلمان ساوجی رحمۃ اللہ علیہ
که از سال ۱۱۳۵ هجری بمیزبسته از تالیفات یاسمی که ناشرش محمد رمضان صاحب کتابخانه شرق و اقمه خیابان لاله زار در دار السلطنت طهران ولایت ایران مطبوع
مطبع کل قشون می باشد برای ولتکی و مطالع من سبب بضاعت آورده بود و نگاه کردم و ازان کتاب بافتن ساسات لایحه در حالات خواجہ سلمان کمال بجا
و اختصار اخذ کردم که انچه منو استم مطالب بهتر ازان از دسترس من کم مایه بیرون بود و اندک بار و در صدد طبع آن قصیده برآمده ام و کمر همت چست بسته ام
که انشاء اللہ العزیز این کار را با تمام خواهم رسانید پس اولاً بدست خودم نقل برداشته و ثانیاً با عانت سید محمد جعفری سلمه عکسش را گرفتہ ام
و بعد از تحریر ابرار داده مذکور صفحات نهم و دوازدهم را بر تک طبع ملحق ساختیم لکن بسبب دیربکی هفده سال آن سنگ نقش حروفش را نپذیرفت
و آن دو صفحه ضایع شد و مقدمه مختصر و دیباچه قصیده که همانا نوشته خواجہ سلمان معلوم میشود مع متن قصیده و حالات خواجہ مع بعضی
از کلامش و اشارات مشعر فرقی معنی و بیان و صنایع و بدایع و عروض و قافیه می نویسیم تا خوانندگان اگر خواهند بآن رجوع نمایند و استفاد
کنند و این ناکاره را بدعای خیر یاد فرمایند ۱۲

سید عبداللہ رضوی النسب جعفری المذهب

قدیم مدرس فارسی آکره کلج و ممتحن الہ آباد دیوبند ششی

متوطن شاه کنج آکره دیکم فروری ۱۳۳۵ هجری مطابق

پنجم شوال المکرم ۱۳۳۵ هجری

در مطبعه... حالا این بجز مرحوم تبارخ بسیم ماه ۱۳۳۵ هجری بدست ایزدی بدست

بکته

قصیده ایست مصنوع

در مع خواجه غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید سلطان آذربایجان
که در ایران بست و یکم ماه رمضان ۷۳۶ هجری کشته شد

منصفیات

خواجه جمال الدین سلمان ساوجی رحمة الله علیه

مرتبه سید عبداللہ رضوی ساکن شاه گنج اکره

در مطبع نامی شمسی لیس آکره حلیه طبع پوشیده

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچہ

بعد از حمد و سپاس بقیاس مرخداى را که بر وحدانیّتش جمیع کائنات علاحدہ شاہد حال آمد۔ شعر
ففى کلّ شیءٍ آیتٌ ۞ دلیلٌ علیّ انّہ واحدٌ و تحیات و صلوات بر روضہ طیبہ سیدی کہ وجودش فرست
جریدہ کائنات و بیت القصیدہ نظم موجود است و براہبیت و اصحابش کہ ہادی دین و مبین یقینند اما بعد این قصیدہ
ایست شامل بدائع و صنائع بیان و اصل بخور و فراخات و نشعبات آسپخان کہ شست و پنج بحر و قریب صد و بست
صنعت و دوازستہ کہ اوزان شانزدہ گانہ است و تفلیک بخور ازان معلوم کرد و در آن مندرج است موثّق بقطرہ حید
مصنوع کہ بمن دولت حضرت رفیع و ستودہ منبع مخدوم اہل عالم سلطان الوزر ارفی الامم غیاث الدین و الدین عون الخلق
و منیث المسلمین محمد رضا عفا اللہ جلّالہ بالتامید و تدعصرہ بالتأبید ذہن خادم کترین بندگان سلمان بن محمد السّاوی
ابداع کردہ است اگرچہ قصیدہ ۱۱۱۱ بحمت محمد اَبمقالتی ۞ لکن بحمت مقالتی بحمد بر آن صادق
است امید کہ در آن حضرت بسمع رضا صفا افتد انشا اللہ تعالیٰ۔

این قصید در دست محبت محبوب
از نظم نفا علی بن نفا علی
از نظم نفا علی بن نفا علی

[illegible]

صاحب السیاسة فیروز خان

فصل فی جہاد

1

مجلس

1

1

1

1

1



1

1

1

1

رم

ی

بر

د

و

ر

ش

ی

د

ا

ی

د

خ

و

ر

ش

ی

د

اگر چه مهر جالت کمر است مهر وفا

و لیک درد فراق است مرست درد خار

یکی ز راه وفا می بند طرب در دل

یکی ز میل جفا می بند غم و تیمار

مهر جالت مرست وفا می بند

درد فراق مراد و جفا می دهد

همین که بر کل رویت بنفشه سر نهاد

چو سوسن آتش کل ابرفت آب بهار

خمشیده باز حالت کلاه را بر کل

از ان شده است زبان لال لاله در کنار

بر کل نه ساد باز جالت کلاه را

چو سوسن از ان شده است زبان لال لاله را

و گر چه هست کلت را چون هزار هزار

مرا بدست نیاید چو تو نیکار نیکار

بدان چو سر و سر ایا نیکاری و زبرد

هزار سر و نیکارین یکی بچون تو نیکار

و گر چه هست کلت را چون هزار هزار

مرا بدست نیاید چو تو نیکار نیکاری

شکوه رخ تو یا بدیده طرف چمن

شد از حیای تو اش از شکوه جان بار

یقین که کل صفت حسن روی تو بنمید

که عرض عارض او شد بیاد در بازار

و دید ما من از شوق تو قباچه از آنکه

دلالت رخ تو یاس من پیش دیدار

تا بدیده طرف چمن حسن روی یا منش

از حیای عارض او شد دلالت یاس منش

راکب راه ابر کرم

تا بدیده طرف چمن حسن روی یا منش

از حیای عارض او شد دلالت یاس منش

نمانده از تب عشق تو در تنم تاب ۱۸ ز بس که تاب غمگیت کرد و بدلم آزار

وزان چو می میان تو شد زار ۱۹ وزین چو چشم سیاه تو تنگ شد دل زار

از تب عشق تو تنم شد زار
تاب غمت کرد و بدلم تنگ و تار

رخ دلم اجل از کل غم انداید ۲۰ کل دل من سر بهوایت آورد بار

عذار چون گشت از سر بر آورد از جیب ۲۱ درخت کل پس از آن بر نیار و در خرد

اجل از کل من کل بر آورد
کل من سر بهوایت در آورد

آیا به لعل نهان کرده تو لوی خوش آب ۲۲ و یا بچهره عیان کرده صورت فرخار

لبت یانه که با قوت در نشان است آن ۲۳ که در حمایت تو لوی تر گرفته جوار

مدار بسته بیا قوت لب دهان شکر ۲۴ مدار رنج به بقدر کهر میان زار

نهان کرده بیا قوت لب دهان
عیان کرده بقدر کهر میان

سر آنجد تا خیال خال تو کرد ۲۵ چو حال زلف پریشان تو پریشان

ترا چه سود که من در آرم از هوای غمگیت ۲۶ هزار گونه خیال و تو داری ام غمخوار

ببخشد تا خیال خال تو داریم
حال پریشان تو از خیال تو داریم

بدی

نی

کن

با

نش

ش

تباب

بول

دم

مکان بخت بد دل دوم

چون آید در مرعات و نوش

چون در پی سر پریشانی

ساره چون مه روی تو نیست تابنده ۲۴ حقیق چون لب لعل تو نیست کوهر بار ک
ازین غمت که اختر نماید الاشب ۲۸ دزین حیات که پاکیزه کوهر آید خوا
یقین که باشد بارویت اختر آخر کور ۲۹ یقین که باشد باصل تو کوهر عار
چو روی تو تابنده اختر نباشد
چو لب تو پاکیزه کوهر نباشد
همی کشی ز لب جام می عقیق لب ۳۰ و یک چشمم از آن غم شد ست کوهر بار
چو باده روز و شبان بالود طرب است ۳۱ مرا نمی رسد از رشک جان لب صد بار
جام می روز و شب بالبت در طرب
لیک از آن غم مرا میرسد جان لب
از آن لبان ثوابت نهاد چشم منت ۳۲ چو شب زهره تو حامل کوکب سیار
همین که کوش تو حامی تو تو آید گفت ۳۳ فلک که ماه در آورده زهره را بکنار
توئی که تا خط تو مرکز است بر لاله ۳۴ بگرد ماه تو باشد ز خط هاله عیار
لب تو حامی تو تو خط تو مرکز لاله
شب تو حامل کوکب مه تو با خط هاله



مقد

دارم مورد الارواح

دانی
و ان
و ان
و ان

میرزا محمد علی
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی

نایب مطلق بود
انقباض و انقباض
بعضی متوقف
بعضی متوقف
بعضی متوقف
بعضی متوقف
بعضی متوقف
بعضی متوقف

درای تو لوی تو صیت چون بدیدان لب ۳۵ زده هرایت بلا لای تو بس استشمار ۱
باب تو لوی تو لعل تو پیچ تو لود لعل ۳۶ بچشم پیچ کنی دریا بدلا خوا ۲
رخت که لاله رستبل نهاد بر لاله ۳۷ لب تو تو لوی لاله گرفت در زنه ۳
چو دید آن تو لود لعل تو لا بر لا ۳۸
بلا لایت در آمد تو لوی لاله ۳۹
عجب که باد صبا چون که شست زلف تو ۳۸ زیتیر غمره تو خواست چرخ و نه زنه ۴
اگر کان دوا بروت بر کشاید تیر ۳۹ یقین که بانگ پازده بر آید از سوز ۵
صبا چون شست زلف تو شاید ۴۰
زیتیر چرخ بانگ زده بر آید ۴۱
تقای بت کند در دل آذر آید ۴۰ کشیده دایره بر نقش کانی از نیکار ۶
منم ز عشق تو سودا زده و لے چو نقطه ۴۱ بگردم که خط تو گشته چون پر کار ۷
مرست آن رخ شمع تو آذر می دل ۴۲ که خط گشته از آن زنده شد چو شمع از نار ۸
مرا و نیست تیر شکنج جعد کجوت ۴۳ چه شکل از بکشد دل بدو شکفت در ۹
هنوز کلک قضا پیچ نقش بر رخ دهر ۴۴ بشکل خنجر غنبر و شست تکرده نیکار ۱۰
اے در دل آذر زده از رخ آذر ۴۵
مانی بر مرکز خط تو چپا که
غنبر شکنج جعد کجوت کلک قضا
مشکل بکشد بشکل خنجر غنبر

ردی
تو
پا
ش
ش
ع
ل
م
م
م
ه
ع
ق
ش
ب
د

شعر
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی

شکسته

پیش غم

دفع خار ۱۲
دوی خار ۱۲

مطلوب طالع او و مرگ

کتاب فسرده ۱۲

آتشین ۱۲

فسرده ۱۲

دلیست پیش تب غم عشقت ۲۵ خورف تو پیش است من شکست بار
پیش تب تن لعل است ۲۶ به عشق تو تن سستم شکست و عمار

ست پیش تب تن است

به پیش تب تن است شکست

سپیش تب تن است

پیش تب تن است شکست

این بیت در صفت اشتیاق و مراعات و استناده و جملات خط
است و در کتاب المصنفین در بیان فصل و کلام و کلام و کلام

آیا بهار تا چون رسید فصل بهار ۲۷ سپاه وقت نشاط می است و فصل بهار

دیده لعل و شد چون بهار صحن بهار ۲۸ تو نیز آب زان را خزان خزان بهار

به ای روی تو دار و بهار فصل حرم ۲۹ چنان بچشم که صفا با به از رخ تو بهار

سواد سنبل زلف از سمن افکن تا ۳۰ رخ سمن شود از طشت تو چون نیل

چو رسید فصل بهار شد چو بهار چین چین از سمن

نشاط آب زان خزان بهار چین چین از سمن

تو نیز دراج چو کلک ترده ای سانی ۳۱ در آن کلاب فشرده که هست آفتاب

خار آب رخ رخت در چنین فصلی ۳۲ بر ز اشک غناب آب آتش زخم آرم

از آن حقیق چو کلک ترده ای سانی ۳۳ که می کشیم تیر دامن چو کل اقرار

کل برک ترده ای سانی در برک سمن افکن

در آب فشرده بر زان آتش تیر دامن

ل

ب

د

س

م

ن

ه

و

ز

ح

ط

ک

خ

د

ر

ز

ح

در این کتاب در بیان سواد و فصل
و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل
و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل
و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل

خار طوطی و در آن کلام و کلام
و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام

در این کتاب در بیان سواد و فصل
و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل
و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل
و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل

ت	ت	تراپ را نصیبت نصاری ظاهر ۵۴ زمانه را از زمین شد طراوتی دیدار
د	د	دام چوی دادم عقیق روح افزا ۵۵ که کرد کل چورخ حور عالم اذ انوار
ج	ج	حد و باغ دگر روح می دهد از بوی ۵۶ اگر چو حور دهد روی کل شگفت کردار
ک	ک	کنون که لاله سیراب گشت بر که بود ۵۷ بر آشی چو در شمع و شگ بخت
م	م	مده ز دست تو چون لاله آتشین ساغر ۵۸ که شربتیت در بزم کل چمی ایشا
ع	ع	تو عین لاله زنگ آتشی فروخته دانی ۵۹ و که نه حق شمع سوخته پندار
د	د	دگر چو غنچه دل تنگ چون آبیار است ۶۰ همان ولی سخن کی بود چو پسته یار
ت	ت	دهان غنچه اگر چند چون دهان می آ ۶۱ دین و یک سخن می بود در حد بسیار
ب	ب	اکلبان سخن بر دهن فشاندر ۶۲ دهان غنچه کند لعل بر چمن ایشا
		غنچه تنک را نگر چون دهن سخن بران
		نه سخن بود درین یک سخن بود دران

ز

د

ت

د

ع

د

ت

ب

ب

ب

ب

عاری در که او علم حاصل

بود اندک و

نیز سخنیت درین یک سخن بود دران

درین بیت صفت شمع زده شد
فایده سلطان بر دست بر دست
بجز زین سخن تصور کنی
ظالم بخت

درین بیت صفت شمع زده شد
فایده سلطان بر دست بر دست
بجز زین سخن تصور کنی
ظالم بخت

درین بیت صفت شمع زده شد
فایده سلطان بر دست بر دست
بجز زین سخن تصور کنی
ظالم بخت

درین بیت صفت شمع زده شد
فایده سلطان بر دست بر دست
بجز زین سخن تصور کنی
ظالم بخت

ی دم

ل

ک

ل

س

ب

ج

ی د عاشق او کر منم چراغ غنچه ۶۳ اسیر کشته او کر منم چراغ کلنار

د لنگ و از غناید دریده پیرین ۶۲ چو جام لاله بود پر خون تنیش همواره

عاشق او کر منم چراغ غنچه دریده پیرین کشته او کر منم چراغ لاله بود پر خون تن

شال شاخ شکوفه بوستان کوئی ۶۵ که آسمان برین بر چو بزم کرده شمار

لغای بستان چون آسمان شیدا اکنون ۶۶ عشق بوسه ستانی خوش آید از دلدار

بوستان چون آسمان شد آسمان چون بوستان شد

کجا ز باد سحر آتشین کی افروخت ۶۷ ببرد خاک چمن آب آینه عطار

تبارک الله ازین نقش در چمن افتاد ۶۸ که ساخت صورت فردوس برین دلدار

از باد سحر آتش کل در چمن افتاد خاک چمن آب رخ فردوس برین داد

چمن صبح کش از باد بادل تازه ۶۹ کشید بر خد کل غازه و کشاد غلله

صبا کش باد دل تازه کشد بر خد کل غازه

نجوم

کشته کن

همه جای در او درج بود

آسمان برین
بوستان چون آسمان شد

عاشق او کر منم چراغ غنچه
کشته او کر منم چراغ لاله بود پر خون تن

بوستان چون آسمان شد
آسمان چون بوستان شد

از باد سحر آتش کل در چمن افتاد
خاک چمن آب رخ فردوس برین داد

صبا کش باد دل تازه
کشد بر خد کل غازه

روانی

م مگر که باد جهان می وزد چنان بر جو ۱۰ که آب روح نباتی نمی دهد آزار ۵
 د دیم بهاری که می روی چون عمر ۱۱ چو عمر ضد قرار می از آنت نیست ار ۵

بنائی

باد جهان به جان بهاری ۱۰
 آب روانه ضد قرار می ۱۱
 باد جَنائی جَان بَهاری

آب دَوانی صَدَّ قَراری
 هلاک شد دل من سیاه شد کل رود خوشه بن
 باز گشت نختی من باز داشت آن معشوق قرار

خار

یاد

ر رفیق خوش بود اکنون خصوص جاریه ۱۲ که در صفای رخ او عیان شود اسرار ۵
 ن نگاری سیم ذقن لبری که عکس لبش ۱۳ در جام چشم ز جاجی من فکند عجب ۱
 ک کربت هوای نشاط است سحر صحرای ۱۴ ز باد آب عنب خواه در بر مستعار ۵

باجاریه سیم ذقن رو سحر صحرای
 در جام ز جاجی فکند آب عنب ۱۳

ی یقین که جنک کر آری چنک با لعل ۱۵ بر آوری زین چنک تا فلک پیکار ۵
 ن نوای عیش تو چنک آویم می کلرنگ ۱۶ طرب کنان و در چنک چ باد کسار ۵

جنک آری چنک با می کلرنگ
 آری ز چنک طرب از چنک

می گبار

ش

نیش

د

ن

اچی

راز از دستان

پ	پیا پیا بی ازین دهر عشرت آن وقتی	که در کشی رک چنگ بباله زار	در کشی رک چنگ طرب
ر	ره نوای دل فروز با نوائے هزار	نه راست آید اگر بر کشی نوائے حصار	در کشی رک چنگ طرب
ی	تایابی از عشرت نوائے با نوا	در کشی رک چنگ طرب بر کشی نوا	در کشی رک چنگ طرب
ن	نظاره قد و بالای سر و نشان کن	که چون ز قامت تو کار و دست ناهنجار	در کشی رک چنگ طرب
ک	کجا که دارد در سایه قد تو خواب	که منتش هم ازان رو گرفت بالا کار	در کشی رک چنگ طرب
ج	بالای سر و دارد در سایه قدت جا	چون قامت تو کارش زان رو گرفت بالا	در کشی رک چنگ طرب
ح	یقین که خرم و شادان کن فصل خن	که با نوا بار خور و جام باده بی اختیار	در کشی رک چنگ طرب
ب	نسیم دارد بجمه در میان تنزه باغ	کشد دماغ و رخشان شرب نش کو ار	در کشی رک چنگ طرب
خ	خوش تفرج بستان کنون که عرو و سرور	شدند مهر و خرامان به باغ بی رفتار	در کشی رک چنگ طرب
د	خرم که هست فصل خن در میان شان	بایاد جام باده رخشان شده خرامان	در کشی رک چنگ طرب
ذ	اگر نه باد بهار است روح بخش چرا	پذیرد از اثر او چمن ز جان آمار	در کشی رک چنگ طرب
ط	تشیب است هوا سیم را بهیر	که کر که کرد رخسار کے زبانی خواجہ گزار	در کشی رک چنگ طرب
ظ	معیین ملک بل دست یار و بخت جوان	وزیر است سخن عادل فلک مقدر	در کشی رک چنگ طرب
ف	باد بهار است یا نسیم سیر است	یا اثر از گرد خاک پای وزیر است	در کشی رک چنگ طرب

هم در مایه دل و در و دام

کریم

در کشی رک چنگ طرب

در کشی رک چنگ طرب

در کشی رک چنگ طرب

در کشی رک چنگ طرب

در کشی رک چنگ طرب

در کشی رک چنگ طرب

در کشی رک چنگ طرب

قل	ت	تویی که تا علم و تیغ زیر دست تواند	همیشه دولت دین ایست	دولت دین	د
یال	م	مقابلان تو را روی بر فرزد و کلاک	چو گردن و سر خم تو بر فرزد و دلا	د	د
		تسلیم و تیغ ز دست تو نبازد	دولت دین تو گردن لب برزد	د	د
هرج	ه	همی بر در تقای تو چشم دولت نور	همی دهد ز عطای تو باغ و دانش بار	د	د
د	ر	روان کنی ز سودا و علم نوال سحاب	عیان کنی ز سحاب کرم خراج بکار	د	د
ر	م	مست کشته ز زاریت منیر بر گردون	کل است کشته ز خلقت نصیر و کار	د	د
		چشم دولت ز سودا و قلمت کشته منیر	باغ دانش ز سحاب کرمت کشته نصیر	د	د
ک	خ	خجی برده ز ذوق سخن تو آب شکر	زهی بسته ز عقد کرم تو دست شکر	د	د
ن ق و	ل	لطافت سخنت بشکست می شکر بخش	لهابت سخنت کوه کاه و حکم کسار	د	د
		برده ز ذوق سخنت رشک شکر	بسته ز عقد کرمت کوه کمر	د	د
م	د	دگر کیسه کانت دست در پاشت	از آنکه مرد و دین تو نیست کان پیر	د	د
ع	ب	بجو و عدل تو باشد کرم مستغرق	بلفظ بذل تو دار در نامه مستغرق	د	د
		مرک کان است دست تو بکرم	مرد تو نیست کان به بذل درم	د	د

از قطار
ادوار
۲۰
فیض و ضیف

و ناز را در روز یک و در تار
تار در روز

از حرف زدن

استظهار

سکبات

ن

۹۶ نور ای تو یار صواب دور دوران
رای تو یار صواب

۹۷ نفع فتح تو حیف حسود در او قار
فلک ضیف تو فیض مرا و کز او خار

۹۸ رات تو یار صواب داد تو محض داد
فتح تو حیف حسود و ضیف تو فیض مراد

۹۹ و ناز ناوک قهرت که ریزد از یک روز
رکاب ابلق شوخت شوگر آن وقار

۱۰۰ کسی نیار داین روی برین رخسار
همنز یکک صادر شود چو فکر از قلب

۱۰۱ تار ریزد یک روز کش قلب
ابلقش که زور گیرد زیران

۱۰۲ سران ز کمر تو باستعلا
زبان بکنند لطف تو باستغفار

۱۰۳ نظمی است که با کار یک دین باشد
چو عایل که پناهت نمی شود معمار

۱۰۴ آن کند قهر تو با ظلم که باطل دے
آن کند لطف تو با عدل که با تن دے

۱۰۵ خرمین است بجا که تو پیش دین چو تو
بخت در خوشبختی ز بخت بر خور دار

۱۰۶ کشتی بهشت تو پیش انگلی ز زین زین
کشتی همیشه به پیش یلان بکین دیوار

۱۰۷ زیب جیشی پشت جیشی زین زین
بخت نخستی تحت بختی پیش بن

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

فرکان

س

ت

دوت

پن

د

ست

هم

مهرشان از طراز مشهور اول

ت	رخ ضمیر تو کان در دگش خرد است	۱۰۲	منوشت بچشم و دل اولی الابصار	م
ع	عنان بدست دل دوست دگر دو	۱۰۵	اجل بقصد سر و شمنت کند اصرار	لا
ن	نتایج سر کلک تو جامع الاخبار	۱۰۶	نوازد دم رخ تو قاطع الاعمار	ح
د	دست بدست دوست خار		نور است بچشم و شمنت نار	
و	و لے بخت تو آمد همی مصلحت	۱۰۷	چنان که شمنت آمد ز روح خود بفرار	م
ا	اگر نیمه حمت نداشته گوکب	۱۰۸	چنین همیشه نگشته بر او کبش و دوار	د
ن	نوازش از اثر بوی خلق روح و شست	۱۰۹	شده چو باد صبا و لغز در در اشجار	ا
ا	اگر ز طبع تو باد صبا کرفتی بوسه	۱۱۰	هزار ناله بستان کشادی از ناله	د
ب	بر آفتاب چشم از تو چشم بکشی	۱۱۱	ز تاب چشمم آرمی چشمم خوشب ما	ه
و	دی ز غیرت اگر بود وجود کوه دمی	۱۱۲	کشاید آب غلظت ز چشمها که سار	د
ا	طلایه تو اگر بر فلک کما در چشم	۱۱۳	طلایه دار فلک را بر دل کند ز چشم	ا
م	مابین چشم غیرت که بر فلک کما در		مابین چشمم خوشب آید سیه در آمد	

نور دیده دم رخ

مهر از دور دیده و دل مرا حرام

باز

ز باد

دل و دل
سوی و سوی
بهر و بهر
کجا و کجا
که دل را
بهر حرف
عین سخن
ناله
بهر ناله
رقعه

که توئی در سحر دولت و دین

از توی چون حاتم و باد

نی

د

س

ت

کی

ر

د

دلت

د

ین

غ

ر

ا

ر

م

ن

ش

د

ر

ا

غریب کشته با حسان چون تویی حاتم

رفیع کشته برغت تویی که بانگ زند

اگر خاک سپردی ز بخل قاذون مال

باز حسان تویی حاتم برغت تویی کسری

بفرمان تویی آصف بفرمان تویی عیسی

از ببردست دارد سحاب مایه جود

مگر چاره ز جود تو مایه دارد و برک

نه صبح چون اثر نور رای تست یقین

شبیه تو نبود آفتاب نیز از ان

وجود کلک کف تو که منبع کرم اند

ردا بود که ز بر چرخ و کان ساحت تو

اگر به خرج کند بر سبیل استغنا

کلک گفت که منبع ابر ساحت است

آلت ای خضر این عین احت است

بیشینه بنده فرمان تو صغار و کبار

ساده صفت پائینت بر پیرا سوار

کنون تویی که چو سیاهی کنی ایشار

مندی تویی بفرمان آصفت تویی بفرمان

شما کسری تویی برغت حاتم تویی با حسان

اگر اندام کمال

دختر شال بهشت بفرمان

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

فانز طلق بر بخت و طلق

تکمیل در هر روز

تا

د

ن

نام و احوال غایت الدین محمد بادامی

م

ن

د

ه

ل

تا

ش

تکمیل

ز

ل

ن

ا

م

د

ا

ل

ق

ا

زبان علم و بیان و کلاست افکنده ۱۲۲ یک ده اسم جزیر از جمله اشعار

لب و دوات زبان سلم ترا گفته ۱۲۵ تو در سخن دوم خط استحضار

نیم نیم تو که عرض انشای کردی ۱۲۶ و برای سیم بدی بالمشق و الی بکار

بنان و کلک زبانست بمعرض انشا یکی جزیر و دوم اخطل و سیم اعشی

اگر تو قسم دوم کس کرده و سیم نیکو ۱۲۷ چنانکه مال و بی را و خصم را دم مار

مدام کوش نمی آید این دو را و کوش ۱۲۸ کوش مال عدد و نوازش ایدار

قسم دوم کس کرده و سیم نیکو را مال ولی را و کوش مال عدد را

ولایت یکم و کان چو کف کافی تو ۱۲۹ چنان کند که بر آرد ز جان هر دو مار

ال بیت جهان را درین قیدین ۱۳۰ همی دهد بتو زمین زمانه از اعوار

نیم و مسکت بی حاصل ستان نزد ۱۳۱ تو بی سوال دپی صد هزار کان کبار

کان چو کف کفیل تیر نی چو مسکت کان جان کند از جوی دهد دین بد بهر کان

قوای ایرکف لطیف تو طبع چو هر ۱۳۲ همی کند ز سر خار با سمن اظهار

اگر چو خلق تو باشد دم نسیم و صبا ۱۳۳ بیسل طبع کند خاک در زمین بهار

ایرکف تو طبع مسر خلق تو بدم می کند خار سمن میکند خاک درم

اعطای و استحضار

ر بهر نیم دوم اعشی بقوت انکار

دم دوم و یک را نسیم

تو در سخن دوم اخطل و سیم اعشی

تو در سخن دوم اخطل و سیم اعشی

تو بی سوال دپی صد هزار کان کبار

تو بی سوال دپی صد هزار کان کبار

ب	بود صورت اقبال شرع احمد از آنکه ۱۳۲ زمانه واد بتو فتح پنامه کرد	ب	بود صورت اقبال شرع احمد از آنکه ۱۳۲ زمانه واد بتو فتح پنامه کرد
غ	غلام نام ترا بر حسین کشد که کند ۱۳۵ فلک نفتح کلام تو زب لیل و نهار	غ	غلام نام ترا بر حسین کشد که کند ۱۳۵ فلک نفتح کلام تو زب لیل و نهار
ی	یمن به چیت فلک است خواجه که ۱۳۶ زور و کرم او بر و همیشه	ی	یمن به چیت فلک است خواجه که ۱۳۶ زور و کرم او بر و همیشه
ا	اگر زمانه پادشاه کند ۱۳۷ زورم زدن تر نددم ولی بر در شمار	ا	اگر زمانه پادشاه کند ۱۳۷ زورم زدن تر نددم ولی بر در شمار
ث	ثبات قدرتش است آنکه ماه ابر چرخ ۱۳۸ کشته شود از نو کیش مدام مدار	ث	ثبات قدرتش است آنکه ماه ابر چرخ ۱۳۸ کشته شود از نو کیش مدام مدار
ل	لوا به جاه ترا دوست هر که برگردد ۱۳۹ چو ماه شاید اگر جوید از هوا مضار	ل	لوا به جاه ترا دوست هر که برگردد ۱۳۹ چو ماه شاید اگر جوید از هوا مضار
د	دلکم بنام تو آورده بر زمانه شرف ۱۴۰ چه باشد از فلکی دیده بر دل بنیاد	د	دلکم بنام تو آورده بر زمانه شرف ۱۴۰ چه باشد از فلکی دیده بر دل بنیاد
ی	یقین مرا اگر از پر تو رعایت تو ۱۴۱ خناب باشد و دولت نباشد مختار	ی	یقین مرا اگر از پر تو رعایت تو ۱۴۱ خناب باشد و دولت نباشد مختار
ن	نه چون منی سخن در جبهه کم تواند بود ۱۴۲ نه در عرب که باشد کنون هیچ دیار	ن	نه چون منی سخن در جبهه کم تواند بود ۱۴۲ نه در عرب که باشد کنون هیچ دیار

مر اگر تو رغبت نباشد عجب باشد

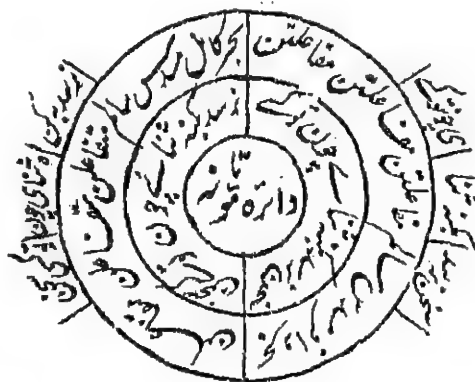
این مصرع در آورده
بسیار خوانده می شود
در اصل بی نظیر



مر سخن زسد در بیان بکینه شنات ۱۲۲ شنای چون تو کسی بر تر آمد از تذکار س

سخن زسد بکینه شنای چون تو کسی

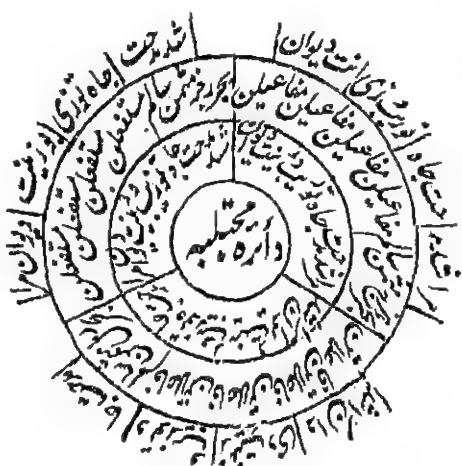
این مصرع در آورده
بسیار خوانده می شود
در اصل بی نظیر



حواله طبع مر شد مدح تو کو حباه ۱۳۵ تو زیب و زینت دیوان گلی از اخبار ک

مر شد مدح حباه تو زیب و زینت دیوان

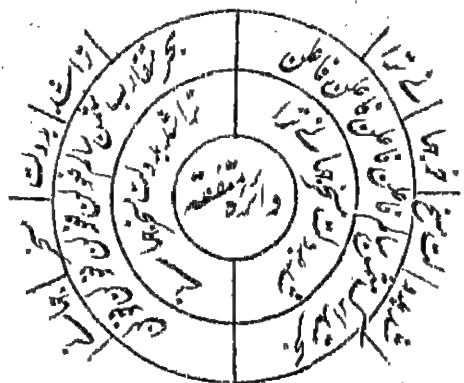
این مصرع در آورده
بسیار خوانده می شود
در اصل بی نظیر



س ت

م

معین طبع تراشد سپهر باد دولت ۱۳۶ مسخر است جهانی تر با مستحضر
 تراشد بد دولت مسخر جهانی
 این مصرع در دو کلام
 بدو کلام درین می آید
 در آن کلام تفاوت



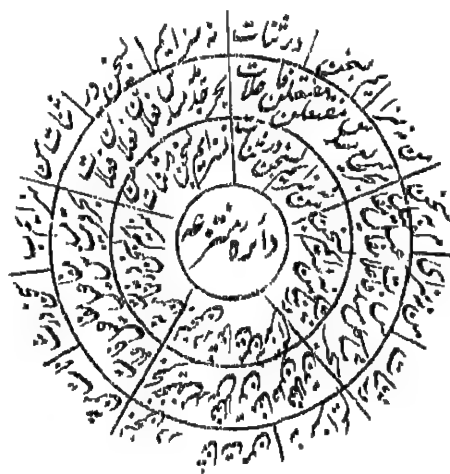
د

در آن که ملک تراشد ز عدل جاه چشک ۱۳۷ تراشد چو تو داری زبیل استکبار
 ملک تراشد ز عدل جاه تراشد زبیل
 این مصرع چهار کلام
 یکی آید - منسارع
 تقصیب - نه - مجزئ



ب

بد آنکه من نه سزایم بدین سخن گوئی ۱۳۸ و یک درس شنای تو میکنم تکرار
 من نه سزایم بسخن در شنات
 این مصرع در دو کلام
 بدو کلام درین می آید
 در آن کلام تفاوت



سراییم
 کرده ام

ر

ش

ر

م

ت

م

ا

م

ی

ن

اشدنی ست بدانی مراد وقت سخن

دنی نباشم اگر بهتر از زمانه شوم

دست زایل سخن گفت کس چنین بی

تأیید اوقات سخن باشم ترا از ایل بیت
چون محکم گفت سلمان من ایل بیت

هتایشه پاکه بود سایه زمین ممدود

سواد چتر شب از ظل آن شو چون قیر

تو کامکاری و باشد هم انیت فرمانبر

تا کو زمین اقرار باشد
تا ملک جهان را مدار باشد

انامل تو کشاد است دهر از و بادا

مدام باد بفرمان رای تو گردون

یم از سحاب و لطف لبته از گوهر

نموده خدمت تو دهر زمین از صدق

کشاده باد گردون به بسته دهر زمین
کشاده دست حکمت به بسته پای دشمن

چون بدحت مدح تو گفته ام شاعر

بقول سلمان کن شد سلیم از عوار

ندام از قلم و ایل بیت و شعر شاعر

تأیید اوقات سخن باشم ترا از ایل بیت
چون محکم گفت سلمان من ایل بیت

مدام پاکه بود سایه زمین ممدود

چنانکه چهره صبح کمیر از آن چو قار

توانم داری و باشد همان خدمتگار

تا کو زمین اقرار باشد
تا ملک جهان را مدار باشد

در محالک دزی کشاده بر زوار

بدست حکمت تو آسان شده همه دشوار

که از برای گفت لعل لبته بهر آجوار

بسوده غیرت تو پای دشمن از مسمار

کشاده باد گردون به بسته دهر زمین
کشاده دست حکمت به بسته پای دشمن

علم او عالم دل را محرم

نزد است

قطعه موش مستخرج از حروف سر بهر بیت

مع آمین

صاحبان سایه خورشید نور عالم است سایه جاده تو بر عالم مژده بادوست
خاتم حکم تو دار دملکت جم در کنین بر کنین خاتمت هر خلده بادوست
هر عنوان ابدی را بشور ازل نام والقباب غیاث الدین محمد بادوست

آمین

قطعه مستخرج از حروف مصایح اولی

در صفت ترک الف
یعنی تسنن الحزن

صفت صدر مسند دستور می برد زینت بهشت برین
میکند بخشش به بدل درم همچو روی سپهر پشت زمین
شد ز روی تو پشت شرع قوی شد بدل تو جیل ملک متین
نفت تو دعوت پری و ملک لبقت سحر شهر و سنین
هست در جنب بخشش تو قلیل هر چه در کنج و معادن و دفین
دست بهمت بدولت تو زدم که توانی دستگیر دولت و دین
تو گرم در هنر دهی تشبیر تو گرم در سخن دهی ، تمکین

مادت

هنرم هست در خورشهرت

سخنم هست همواره تحسین

قطعه در صنعت غیر منقوطہ مستخرج از خوش مصایح ثانیہ

مالک ملک کرم سروریدہر	مالک راہ علامہ کرم
مالک حوتہ دارالاسلام	دارم مورد آلاء و هم
مطلع طالع او محمد کرم	حارس درگاہ علم و حکم
ہم ہواے در اور روح ملوک	ہم دعائے دل او در و انم
کار او در ہمہ عالم اصلاح	مہر او در ہمہ دہام ہم
حکام حکم رسل را ہمراہ	دہم او در ملک اہم ہم

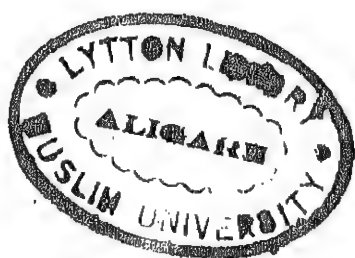
راے او راہ کرم را سالک

علم او عالم دل را محرم

تمت بالخیار

تمت بالخیار مقام نواب پلین لاہور بتاریخ ۹ رجب ۱۲۹۱ ھ یوم دوشنبہ مطابق ۳ رجب المرجب ۱۳۳۱ ھ
 السید عبداللہ رضوی انسب جعفری المذہب ساکن شاہ گنج آگرہ اصل و مستط الراس سید پورہ ریاست
 بہت پور جائے پرورش پیر سرور ریاست مذکور مدرس سابق گورنمنٹ ہائی اسکول آگرہ و آگرہ کالج -

از کدام صاحب و کجا و بچند این قصیده گمبسیاید
از سید جعفر جعفری ۱۵ اراپرس روڈ لاہور
قیمت در ہند یک روپیہ در ایران شش قران
علاوہ محصول پست



یدائع الابرار

این قصیده بدلیعه و منظومه فرید

باستقبال و تمجید و اقتضای قصیده مصنوعه

سید ذوالفقار که در مدح وزیر شریفان شاه ایداع نموده بود

خواجده جمال الدین سلمان سادجی بصری ساکنی در سنه ۱۰۸۰ خواجه غیاث الدین محمد وزیر بصری

سلطان آذربایجان در ایران ساخته و کمال و دستگاه خود را که در علوم معنی و بیان بدیع و عروص

و قافیه داشته با حسن بصری بکار برده و وزیر مذکور که در آخرش کشته شد بجلدوی اینهمه

کنجکاوی و خون جگر نوشی و ثبوت تبحر و محنت شایسته صلواتش هیچ نداده و در مثل

محمود غزنوی بیخبل مطعون اهل عالم ساخته هر چند که از وزیر شریفان

در قوت و شمت و جلال و نیالت بیشتر و بزر بود

و در میان اهل قلم و اهل علم آن زمان

ممتاز بشمار میرفت

و واضح و لایح یاد که این قصیده

در غرض نصاب تعلیم فارسی برائے آیم آبی است

و منشی فاضل و کامل و دبیر کامل و غیره در کلیه هائے هند و اروپا

و امریکه پیشا شد السید عبداللہ صوفی

العجب ثم العجب که محمد علی خان خورشید قلم که سر آمد کتابخانه

پیشا شد در عرض دو ماه و هشتاد روز

از کتابت ۸۰۰ نسخه فارسی شد

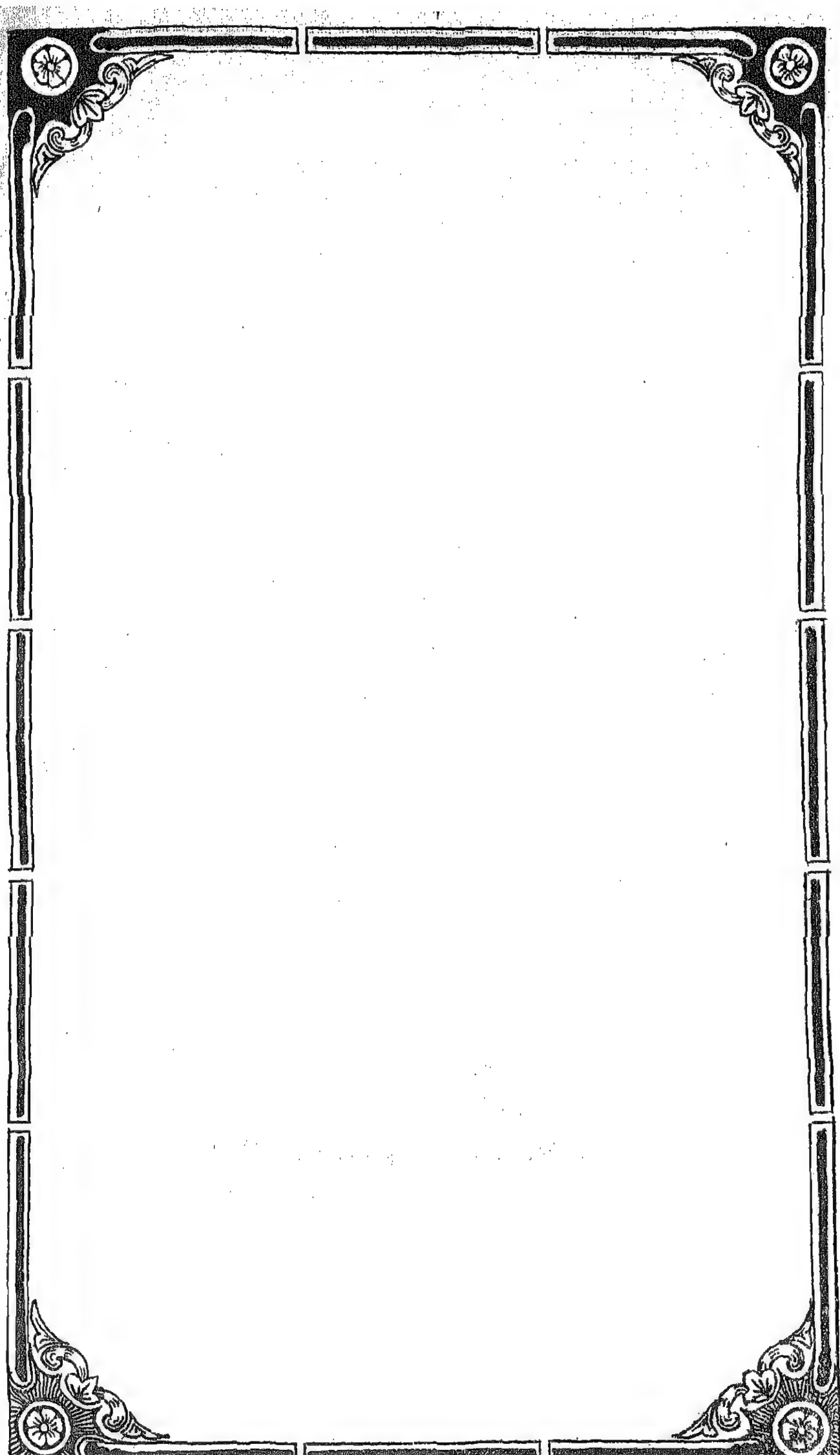
در ۱۳۵۰ هجری

مطابق

۱۹۳۳

مطبوع

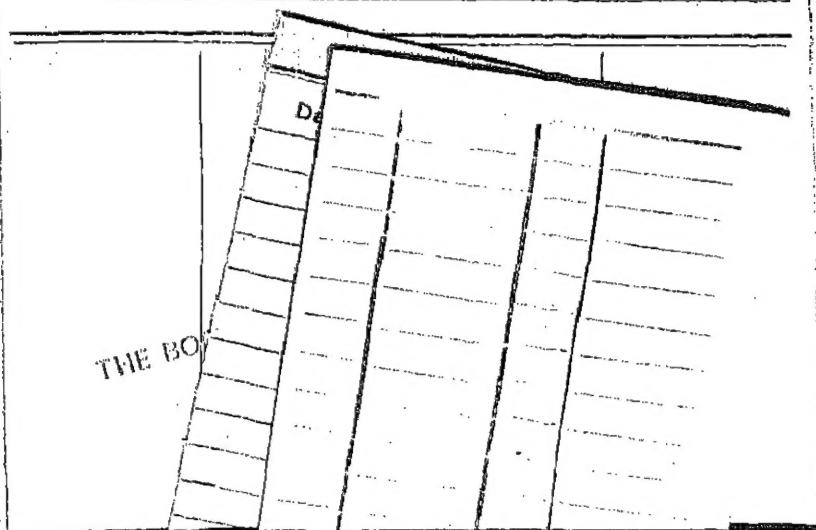
گردید



مطبوعه مرتبه اول ۱۹۳۲ء

تعداد پانصد

CALL No. { ۸۹۱۵ ۵۱۳۲
10 ب ۳۹۵ ACC. NO. ۲۹۷
AUTHOR
TITLE برداشع البحار



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

